

و دوری او آنچنان نیست که بتوان در این فاصله غیری را جا داد و بُعد فاسد
بتصوّر بیاید. درست است که دیده دید از دیده دور نیست، اما نیروی دیدن
عین خود دید نیست در عین نزدیکی دور و در عین دوری نزدیک. یعنی
حدیث حاضر غایب و غایب حاضر و باز عبارت بسیار طریف دعای عرفه:

مَنْ غَيْبَ حَقَّ مُحْتَاجٍ إِلَى دَلِيلٍ يَدْلِيلُكَ وَ مَنْ بَعْدَ حَقَّ
تَكُونُ الْأَثَارُ الَّتِي تَوَصَّلُ إِلَيْكَ

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم ترا
کی رفته‌ای زدیده که پیدا کنم ترا

پس دوری خدا از ما به اندازه دید است در دیده، آخر این دید عین دیده
نیست، و جدای از اوهم نیست. مولایمان علی می‌فرمایند:

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ

من چیزی را سراغ ندارم که قبل از آن خدا را ندیده باشم
این کلام خیلی عمق دارد. شیء قابل رؤیت در فاصله‌ای از بیننده قرار
دارد. او فکر می‌کند که آن شیء را مستقیم و بلاوسطه دیده است. غافل از
اینکه نور، قبل از آن شیء قابل رؤیت، حجاب بین او و آن شیء را درید، ما
اول قدرت خدا را می‌بینیم که می‌توانیم ببینیم. (قرب من خطرات الظنوں)
چون قدرت لایزال قابل رؤیت نیست، این توهمند برای ما پیش آمد که دید
مستقیم از اشیاء و معانی داریم. فاصله ما را با اشیاء خدا پر کرده است.

﴿يَا مَنْ قَرَبَ مِنْ خَطَرَاتِ الظُّنُونِ وَ بَعْدَهُ عَنْ لَحَظَاتِ الْعُيُونِ﴾

ای از نزدیکی همه‌ی دریافت‌های قلبی تزدیکتر و ای از هر آنچه در معرض دید
دیده‌ها دورتر

خطر: نزدیک

ظن: گمان و دریافت

لحظه ج لحظات: چشم برهم زدن. پلک زدن

ما از رگ حیات به آنها نزدیکتریم

نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

حضرت حق با گفتن «نحن أقرب» یعنی ما نزدیکتریم، بطور ضمنی بیان
کردند که ما متصل به چیزی نیستیم، تا آن چیز خود را جزئی از ما نپنداشد
و خیال خام نپزد. آخر نزدیکی به هیچ وجه به معنای وصل (مطلق) نیست.
همین کلمه «اقرب» در جای خود جواب خیلی از مغالطات، نظیر وحدت ذاتی با حضرت احادیث
را میدهد.

او به ما تا این حد نزدیک است. حالا ما تا چه پایه به او نزدیکیم درجات
قرب مارا نشان می‌دهد. تصور درجه قرب از ناحیه‌ی بنده درست است اما
تصویر درجه از ناحیه‌ی احادیث غیر قابل تصور و هضم. از ما انتظار می‌رود
که به بالاترین مقام قرب و انس برسیم و با رسیدن خود را بسازیم و بشویم.

آن یکی الله می گفتی شبی
 تا که شیرین می شد از ذکرش لبی
 گفت شیطان آخر ای بسیار کو
 این همه الله را لبیک گو
 می نیاید یک جواب از پیش تخت
 چند الله میزنسی با روی سخت
 او شکسته دل شد و بنهد سر
 دید در خواب او خضر را در خضر
 گفت همین از ذکر چون وامانده‌ای
 چون پشیمانی از آنکش خوانده‌ای
 گفت لبیکم نمی‌آید جواب
 زان همی ترسم که باشم ردباب
 گفت آن الله تو لبیک ماست
 زیر هریارب تو لبیکه است
 جان جاهل زین دعا جز دور نیست
 زانک یارب گفتش دستور نیست
 بر دهان و بر دلش قفل است و بند
 تا نالد با خدا وقت گزند
 داد مرفرعون راصد ملک و ممال
 تابکرد او دعوی عزوجلال
 در همه عمرش ندید او در سر
 تا نالد سوی حق آن بدگهر

کلمات دعا پیش از آنکه بر زبان جاری شوند، به درجه قبول رسیده‌اند اگر
 فضا و لیاقت درک دعا ایجاد نشده بود، میلی در ما برای چنگ زدن به دامن
 دعا ایجاد نمی‌شد. اصلاً لیاقت تقاضا و تصرع پیدا نمی‌کردیم.
 در دعای بسیار شریف احتجاب می‌خوانیم:

...و أَشْلَكَ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي بَحَثَّتَ

بِهَا لِلْكَلِيمِ عَلَى الْجَبَلِ الْعَظِيمِ فَمَا بَدَا شَعَاعَ نُورِ

الْحُجُبِ مِنْ بَهَاءِ الْعَظَمَةِ حَرَّتِ الْجِبالُ مُتَدَكِّدًا لِعَظَمِكَ وَ...

ترا به آن اسمائی می‌خوانم و قسمت می‌دهم که با آنها در جبل عظیم بر
 کلیم تجلی کردی و هنگامیکه نور غیرقابل رؤیت، از پس پرده عصمت خود
 را نمود کوه بی‌زبان از عظمت آن نور فرو ریخت و از خود بی‌خود شد.

یکی از مصادیق تجلی تولد آن دید است در موجود و اگر آن دید ایجاد
 نمی‌شد در مقابل تجلیات لحظه‌به‌لحظه حضرت باری کوری مادر زاد بودیم و
 برخورد ایمان از حق و وحی به اندازه ابو جهل می‌شد. اگر آن نور غیبی،
 حجاب بین متجلی و متجلّا را نمی‌سوخت کوه را لیاقت سمع و وجود دست
 نمی‌داد. اگر با نور فیض بخش او بیگانه بودیم و نور ادراک حذف می‌شد
 مگر می‌توانست فعلی و ادعائی از ما به ظهور برسد.

قبل از رؤیت چیزی نور ارائه دهنده را که رنگی و بوئی برای اثبات خود
 ندارد، می‌بینیم.

از نور رحمت اوست که سعادت دعا دست می‌دهد. در حدیث قدسی است:

«يا ابن آدم انا اولى حِسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ اولى بِسَيِّئَاتِكَ مِنْقَ»

من از نیکی‌هایت به تو نزدیکترم (یعنی نور و رحمت واسعه‌ی من سبب شد تا پذیرای نیکی شوی) و تو به گناهان و بدیهایت از من نزدیکتری (یعنی دامن آسمان از گناهانت پاک است و بدبختی خودت را خودت رقم زده‌ای. من خالق نیکی هستم و تو خالق بدی. نور فیض‌بخش من نیکی را برای تو قابل رویت کرد و عصیان تو ظلمات را برای تو مطلوب.

وَ عَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ

دانای به هرچه بود قبل از شدنش بودی

یعنی: «بصیرًاً إِذَا لَا مُنْظَرٌ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ» هستی برای دیدنش وسیله، و نیستی برای دیدنش حجاب نیست.

وقتی بحث از علم خداوندی می‌کنیم ، معلوم تنگ حوصله‌ی ما، ما را مبتلای چهارچوب می‌کند و بیکران را با آن چهارچوب می‌سنجم. در صورتیکه هر چه معلوم ماست جزء بسیار ناچیزی از علم کران ناپیدای اوست.

برای مثال همین سیاره کوچکمان زمین را در مجموعه‌ی یکی از هزاران کهکشان در نظر بگیرید. لایه‌های مختلف زمین، حرارت لایه‌ها، شکل این سیاره قبل از ایجاد، سرعت و فاصله متغیر آن از خورشید، در تمامی عمرش، زبان آب را فهمیدن و با "بلی" تسیح خود را آغازیدن، دمایش، کوهها و چرائی آنها، استعدادهای نهانی، شدنها و نشدنهاش و قدر شدنهاش، وزن و طاقت، تاثیرپذیری و تاثیرگذاری او از و در کل مجموعه گردان (رقیم مائر)، تنوع حیوانات و گیاهان در آن ، تحول و خاصیت آنها در مراحل گوناگون، آلکهای دریائی و ... کم شدن از اقطار زمین به مقدار نیم سانتی متر در هر

يا مَنْ أَرْقَدَ فِي مَهَادِ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ وَأَيْقَظَفَ إِلَى مَا

مَتَحَقَّبَ بِهِ مِنْ مَنِّهِ وَإِحْسَانِهِ

ای که مرا در بستر امن و امان می خوابانی و برای دریافت انواع نعمات و نیکیهای
بیداری بیدارم می کنی

ارقدنی: مرا خواباندی

ارقاد: خوابانیدن

مهاد: مهد، گهواره

ایقاظ: بیدارکردن

منح: بخشید

مَنَخْنَى: مرا بخشیدی، عطا کردي.

امن ضد خوف است.

امان: امن دادن و حفظ و حراست و ایجاد آرامش

اگر دست رحمت او بستر امن و امان برایمان باز نمی کرد مگر میشد روی
امن را دید و امان را تجربه کرد.

خواب و آرام ما را سپاهیان گوش بر فرمان فتنه از انس و جن و هوام و
وسوسه و دغدغه و حادثات تهدید می کنند و چشمهاخ خواب دزد شرارت

سال، چرائی و چگونگی شدنها ، تا برسیم به (لا تسقط من و رقة الا باذن الله)،
روح زمین و ذرات هوشمند آن که در تاثیر متقابل هستند، ذرهای از علم
خداآوندی هستند و ما که هنوز به قلب جنگلهای آمازون و به اعماق اقیانوسها
دست نیافته‌ایم.

کر گفت که : من با این دو گوش خود شنیدم.

کور گفت : آنچه را که تو شنیدی من با این دو چشم دیدم.
شنیدن کی بود مانند دیدن!!؟

این حیات مجدد آبستن آگاهی‌ها و شناختن قدر معلوم و مقدور خیلی از چیزهایی است که نشناخته‌ایم. ما خلق شده‌ایم تا قدر شناس باشیم و با شناختن قدر مقدور اشیاء قدر قدرها را بشناسیم. این شناختن اوج همه عبادات است

وَمَا خَلَقْتُ الْأَنْسَ وَالْجِنَّ إِلَّا يَعْبُدُونَ

نعمت حضور او را قبل از همه نعمات دیدن، عطیه‌ی آگاهان و انبیاء و اولیاء خداست و تا چشم باز کردیم با این دعا باید به پیشواز بیداری برویم: «حمد خاص، آن خدائی راست که بعد از مرگ حیاتمان بخشد و قدرت حشر و نشر اوراست و بس.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ امْتَانَا وَإِلَيْهِ التَّشْوُرُ

همیشه بیدار است حضرت ابا عبدالله علیه السلام در دعای شریف عرفه می‌فرمایند: (و... مرا از روی آوریهای شبانه و پنهانی پریان و اجنه محفوظ داشتی تا...) (و كَلَّا تَنِ مِنْ طَوَّرِ الْجَانَ...) و یا در دعای احتجاب حضرت باری را با قسم دادن به عزت آن اسم خاص مستور، که خود میداند و بس، می‌خواهد که حضرت ختمی مرتبت و آل او را درودباران کند... و از جمیع مومنین و مومنات همهی بليات و بدیهای، حادثات و امراض را بگرداند. «اسئلک بعَزَّتْ ذَلِكَ الاسم ان تصلی علی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَان تَصْرِفْ عَنَّ وَعَنَّ اهْلِ حُزَانَةٍ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَمِيعِ الْأَذَانَاتِ وَالْعَالَمَاتِ وَالْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ...»

پس وقتی قصد خواب میکنیم لازم است که بگوئیم:
إِنَّ أَمْسَكَتْ نَفْسِي فَاغْفِرْلَهَا

اگر نفس مرا باز پس نفرستادی، آنرا مورد آمرزش قرار بده. آخر خواب برادر مرگ است و بعضی‌ها مرگ اکبرشان را هم در ضمن مرگ صغیرشان یعنی خواب تجربه می‌کنند و دیگر روی بیداری دنیوی را نمی‌بینند و
إِنَّ أَرْسَلْتَهَا فَاقْحِفْظْهَا

و اگر باز پس فرستادی پاسدارش باش . همانطوریکه روح و نفس بندگان خالص خود را حفظ می‌کنی، وجود عاریتی مرا هم در هالهای از رحمت خود داشته باش تا امن و امان را تجربه کنم. حیات دوباره‌ی بعد از خواب، هدیه‌ای بس بزرگ از جانب اوست. آموزش ندادن چشم برای دیدن این نعمت بزرگ ستمی بس بزرگ است.

خود و عظمت تو معلومات کافی حاصل کنم و کور باد چشمی که قدر این بیداری را نداند. و شبیه کلام مولا اثر حضرت ابا عبدالله(ع) است جواب مسیح به یکی از حواریوں وقتی که گفت در مقابل کارهای نیک، ما استحقاق چه پاداشی داریم. حضرت جواب دادند: یکبار دیگر کلمه‌ی استحقاق را به کار نبرید. تمامی کارهای حسنی نیکان عالم در برابر خدای منان ایجاد حق نمی‌کند تا استحقاق داشته باشند. کنه‌ی عادت ماهانه زنی که سرپوش زشتی اوست چه حقی را در مقابل بیکران رحمت خداوندی می‌تواند ایجاد کند.

بجای استحقاق از رحمت خداوندی برای بنده بپرسید.

﴿وَ كَفَ أُكْفَ السَّوْءِ عَقْ بَيْدِهِ وَ سُلْطَانِهِ﴾

و پنجه‌های شرات حسودان و نابکاران را با ید قدرت و توان و سلطه‌ی خود از من بازداشتی

دشمنان درون و بیرون، پیدا و نهان، صف در صف تنگ هم تا بُنِ دندان مسلح، محیلانه مرا و قبل از همه ایمان مرا نشانه گرفته‌اند. جز رحمت بی‌دریغ تو کدام سپری می‌تواند تیرهای زهرآگین بدی و بدخواهی آنها را از من بگرداند. خدای من بیداری من بدتر از خواب من است و بینائی من ناقص‌تر از نایینائی من و این توئی که «لاتَّخُذْهِ سَنَةً وَ لَا تَوْ» هستی. خواب بر تو چیره نیست و همیشه قائم و در رصد هستی تا مبادا غیر در من تصرف کند و باز در دعای عرفه از حضرت سید الشهداء می‌خوانیم: چگونه بدی‌های بنده‌ای بدی نباشد جائیکه خوبیهایش حکم بدی دارند و چگونه ادعاهای او ادعا نباشد جائی که ادعاهای راستینش ادعائی بیش نیستند.

إِلَهِي مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِيَ فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَ وَ مَنْ كَانَتْ

حَقَائِقُهُ دَعَاوِيَ فَكَيْفَ لَا تَكُونُ دَعَاوِيَهُ دَعَاوِيَ

مرا بیدار کردی تا با سیر در آفاق و انفس برای شناختن ضعف

إِذَا مَا بَكَى مِنْ خَلْفَهَا إِنْصَرَفَتْ لَهُ
بِشَقٍّ وَ تَحْتَى شِقْهَا لَمْ يَحْوَلُ

دیوار کعبه پر بود از این شعرهای محکم زیرنافی و ستیزه‌جوئی. شعری که جذبیت ماهواره‌های عصر مظلوم ما را باطل کرده بود و بی‌جهت نیست که قرآن با شاعر برخوردي تند داشته است. (الشُّعَرَاءُ هُمُ الْغَاوُونَ) و اگر غیر از این بودی عجب نمودی. از حضرت علی(ع) وقتی از شاعرترین شعراء پرسیده می‌شود، می‌فرمایند: شura در میدان واحدی طبع آزمایی نکرده‌اند، تا انگشت روی برترین آنها گذاشت. اما اگر مجبور به جواب دادن باشم، باید پذیرم که شاعرترین آنها سلطان گمراحترین گمراهاها یعنی «امرالقیس» است:

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَحْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعَرَّفُ الْغَايَةُ إِنَّدَ قَصَبَتْهَا فَإِنْ

كَانَ وَ لَا يَمْدَدُ فَالْمَلَكُ الصَّلِيلُ (یریدامر الالقیس)

وحق هم همین بود چون در فصاحت و بلاغت، گویائی و زیبائی کسی بپای امرالقیس نمی‌رسید. شura و یک سند تاریخی معتبر است از جغرافیا و روزگاری که کامجوئی حرام ارزش است و زانی را تا حد یک قهرمان بالا می‌برد. سند حرامزادگی عبید الله بن زیاد و عمرو عاص مادر از محسول زنای محسنه ابوسفیان، از اینجا رو می‌شود. روزگاری که وقاحت قبحش را از دست داده است و وقیح به وقاحت خود نازان، و ماجراهای شاعری یزید حسرت مزید و عشق نافرجام او با «أَرَيَنَبْ» زیباروی عرب، تفالهی همان فرهنگ اجحاف... و پیامبری که قرار است رسالت‌ش

صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلَيْلِ

خدایا متبرک به درود خود کن آن کاروان‌سالار هدایت را که در دل شباهای تیره جاهلیت و در صحراء‌های پر بیم و هراس نادانی ما را به سوی تو راهبر شد.

آلیل: بسیار تاریک

عرب جاهلی، جز زن و شراب، شکار و تهاجم، ناز و تفاخر به قومیت و تجاوز، چیز دیگری را نمی‌شناسد. او در گناه بیش از حد گستاخ است. حق در آنجا همیشه با قوی است و هر کاری برای قوی مجاز. مست شراب قدرت با برقراری مسابقه در شعر و شاعری، می‌خواهد گستاخی خود را چون سند افتخاری برای فرزندانش انتقال دهد. معلقات سبع یکی از بهترین نمونه‌های میراث شوم این نوع سخن‌وری است و در اوج آنها امرالقیس که قصیده او از بهترین قصاید هفتگانه.

او مجتمعت حرام خود را با «عَنْيَرَه» اینطور بیان می‌کند. «وجه بسیار بود شامگاهانی که بسراغ زنان پاکدامن می‌رفتم و برای کامجوئی آنها را از کودکان شیرخوارشان جدا می‌کردم. مادر نیمی از بدن خود را برای فرزند گریان شیرخوارش تسلیم می‌کرد اما نیمه دیگر تن او برای کامگیری تسلیم من بود.»

را در شوره‌زار فکری آنها پیاده کند.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو
حافظ

منظور حضرت از (لیل الیل): تاریک‌ترین شبها، اشاره به آن جغرافیای زمانی، مکانی و فکری است که در آن جاهل «ذوالید» عزیز است و عالم ماخوذ به حیا بی‌سلاح ذلیل، کوری ارزش است و بی‌رحمی ستوده. ظهور علیّ عالی اعلی، اوج شرف و مجد و انسانیت در آن قابل تأمل، و آه و چاهش دیگر قابل تأمل‌تر.

وَالْمَاسِكُ مِنْ أَسْبَابِكَ حَبْلُ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ

کسی که از میان وسیله‌های دستگیری تو به بلندترین و پاینده ترین ریسمانهای مجد و شرف و اعتبار چنگ زد

ماسک: چنگ زننده

سبب: ریسمان. حبل ممدوح برای بالا رفتن از درخت بلند بالا.

و او کسی نیست جز وجود مبارک حضرت سید المرسلین که جاهلیت نتوانسته است او و پدرانش را آلوده کند و از پاکترین رحمها و اصلاح خود را به پای کعبه عصمت و طهارت و تقوا رسانده است. درخت لاشرقیه ولاغربیه‌ای که بسبب اشراق درون و بیرون، او را سایه فساد پرور انگل زا نیست.

كُنْتَ نورًا فِي الصَّلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُظَهَّرَةِ

لَمْ تُنْجِشْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا

در روایت صادق آل محمد به جندب: «دنیا در چشم آنها به منزله مارهای سمی خطرناک و دشمنان نیش زننده بیزبان نظری (عقرب و ...) است. الفت آنها با خداست و از چیزی که رفاه زده‌ها (مترفون) به آنها خو گرفته‌اند بیزارند.

بر فرمان برای غارت و قربانی دین در پای دنیا، و منبری برای صعود جهت دیکته کردن خود و خودنمایی و چه معامله‌ی زیبانباری است دنیا را بهای خود تعیین کردن و از بهائی که در پیش داور داد آفرین داری چشم پوشیدن. (افراد گروه اول بالقوه در بین این گروه جای دارند. آنها به قصد و نیت فاجعه آفرینی در صف مصلیخ خود را جا زده‌اند)

۳- گروهی که دنیا را با آخرت خواهانند. پس جوی آخرت با دنیا نیستند(نعل وارونه به اسب زده‌اند و به سوی دنیا تازانند). خود را خار و خاکسار نشان می‌دهند. گامهای کوتاه برمی‌دارند، دامن خود را (با وسوس) می‌چینند. (که مثلاً به دنیا آلوه نشوند) خود را به امانتداری (که در قاموس آنها نیست) می‌آرایند و پرده و عصمت خدایی را وسیله معصیت قرار داده‌اند. (آب زیر کاهانی که روی صد روی و ریا، و هر چه شقاوت را سفید کرده‌اند)

۴- آنها که عجز ذاتی و ناتوانی، عدم امکانات و کوتاه‌دستی، آنها را به آغوش قناعت رانده است و لباس زهد را پوشیده‌اند. در حالیکه صباح و مسایشان از زهد و پارسائی بی‌بهره است. (اینها هم از ابواب جمعی گروه دوم هستند که در سنگر مومنین، پاسدار دیوان و اهریمنان و ددمنشی هستند).

میمانند (اقلیت مظلوم) نیک اندیشانی که یادآوری روز حساب، دنیا را در نظر آنها خوار و بی‌مقدار کرده است و اشکشان از خوف روز واپسین جاری است. از جمع رانده‌اند و با تنهائی خو گرفته. مقهوران همیشه در خوف، خاموشان لب از گفتار بسته، خدا جویان با اخلاص دردمند و محزون. تقیه ذکر آنها را از ذهن جامعه پاک کرده است و با خواری و ذلت هم آغوشند. شناگران دریای بسیار شوری هستندکه امواج بی‌امان دهانشان را

آنها یاران واقعی من هستند که بوسیله‌ی آنها پرده از روی فساد و تباہی برداشته می‌شود و کلیه‌ی بليات و آفات و بدیها با آنها دفع و رفع می‌گردد.

كَانَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ السُّجَاعِ الْأَرْقَمِ وَالْعَدُوِ الْأَعْجَمِ. آنِسُو بِاللَّهِ وَ اشْتَقَ حَشْوًا إِمَّا بِإِسْتَأْنَسِ الْمُتَرْفَونَ.

أَوْلَئِكَ أَوْلَيَائِ حَقًا وَهُمْ تُكَسَّفُ كُلُّ فِتَنَةٍ وَتُرْفَعُ كُلُّ بَيْلَةٍ

حضرت مولی الموحدین در خطبه سی و دوم خود ، به یک تقسیم بندی وحی آمیز در مورد اهل زمان خود و همه‌ی ازمنه تاریخ دست زده است که حیفم آمد ذوق و لذت حاصل از آنرا با شما مشتاقان لقای دوست تقسیم نکنم.

"ای مردم ما در ایامی حق‌ناشناس و روزگاری ستم بیز به سر می‌بریم، که در آن نیک بین نیک کردار را بدکردار قلمداد می‌کنند و ستم پیشه هر آن بر ستم خود می‌افزاید و علمهایمان از دستگیریمان کوتاه دست هستند و تا بلیات و خطرات(چون بختکی) برسرمان خراب نشده‌اند هراس به دل راه نمی‌دهیم بدان در چهار گروه جای می‌گیرند:

۱- آنها که کندی سلاح و نداری و خواری و بی‌آلتی، مانع آنها از فسادآفرینی در روی زمین است. (آنها گرگهایی هستند در لباس میش و مترصد پاره‌پاره کردن حق و رواج فرهنگ چپاول، بالفعل کاری از آنها ساخته نیست اما بالقوه عین فاجعه هستند)

۲- آنها که شمشیر آخته بدست دارند و شرارت خود را فریاد می‌کنند و خیل سپاهیان پیاده و سواره خود را برای شرافرینی آماده دارند، افرادی گوش

وَ النَّاصِحُ الْحَسَبُ فِي ذُرْوَةِ كَاهِلٍ الْأَعْبَلِ

و آنکه حسب و نسب پاکش بر رفیع‌ترین قله‌های نمایان استواری و صلابت و فتوت پیوسته اوج گیرنده، تکیه زده است

ناصع: خالص از هر چیزی (نمایان)

حسب: سلسله افتخارات تازیدنی پدران از برای فرزندان

ذروة: قله

کاهل: شانه، دوش. کوه سفید چون شانه‌ای نمایان از اقطار زمین است

اعbel: کوه سفید رنگ(براق)

احساب آن حضرت کاروان سالاران قطار اندر قطار شرف و مجد و بزرگی و جوانمردی بوده‌اند، او وارت هر چه کرامت تاریخ است.

در زبان ترکی بیت زیبایی به این مضمون است

هر تپه‌یه وقارلی داغ دئمزلر

یای گونونده باشدا قاری او لاما

تا قله پر برف کوه در چله تابستان نوازشگر چشمها نباشد، نام کوه با وقار بر او حرام است. کوه سفید به منزله شانه‌های عریان زمین است. کسانی‌که معاصران کوه‌سانان تاریخ هستند به اندازه کسی که بلندای آنها را از پس

دوخته است، دلشان ریش است و از اندرزهای همیشه بی‌مخاطب خسته و سیر. بی‌مهری و قهر آنها را از توش و توان انداخته است و شمارشان از بسی کشtar بی‌رحمانه اندک است و انگشت‌شمار."

ماسکین به حبل شرف اطول گرفتار حرامیان. یعنی تفسیر گریه‌های شبانه علی بر چاه.